

بررسی مفهوم طاغوت در قرآن با توجه به تفاسیر

چکیده

از آنجا که بعد از پیروزی انقلاب واژه طاغوت زیاد بر سر زبانها افتاده بود ، نویسندگان در همان اوقات بر آن شد تا آن را مورد تحقیق و بررسی قرار دهد ، و مقداری از این تحقیق را ، که به عنوان بخش اول آن بود ، در زمینه بررسی اصل واژه از لحاظ لغت در یک مقاله انجام داد که در مجله دانشکده ادبیات مشهد (پاییز ۱۳۶۴) انتشار یافت . و اینک بخش دوم آن با عنوان : «بررسی مفهوم طاغوت در قرآن، با توجه به تفاسیر» در این نشریه انتشار می یابد .

در مقاله حاضر هشت آیه قرآن کریم که در آنها واژه طاغوت به کار رفته مورد تحقیق قرار گرفته ، و اثبات شده است که طاغوت در این آیات به معنی بت ، بت پرستی ، یا بتها می باشد .

نویسنده را عقیده بر این است که معنی دقیق طاغوت در هر آیه با طرح ویژگیهای آن آیه و نیز طرح دیگر آیات مرتبط با آن ، و حتی بررسی دقیق واژه های لازم التوضیح که در آیه هست ، - به طوری که پس از توضیح دقیق واژه ها ، ترجمه آیه هم ذکر شده است - به دست می آید .

واژه طاغوت جمعاً هشت بار ، در پنج سوره قرآن کریم ذکر شده است ؛ دو بار در سوره بقره (سوره دوم) ، آیه های : ۲۵۶ و ۲۵۷ ، سه بار در سوره نساء (سوره چهارم) ، آیه های : ۵۱ ، ۶۰ ، ۷۶ . یک بار در سوره مائده (سوره پنجم) ، آیه ۶۰ . یک بار در سوره

نحل (سوره شانزدهم)، آیه ۳۶. و یک بار در سوره زمر (سوره سی و نهم)، آیه ۱۸. اکنون می‌خواهیم بینیم طاغوت در این هشت مورد به چه معنی به کار رفته و منظور از آن چه بوده است.

یادآوری می‌کنم که در مقاله طاغوت (رک: چکیده) مطلب عمده‌ای که به دست آمد، این بود که واژه طاغوت اساساً واژه‌ای است دخیل در زبان عربی^(۱)، و لذا فرض هم‌خانواده بودنش با طغیان، یا اشتقاقش از آن، فرضی نادرست، و بحث در چگونگی اعلال آن بحثی نابجا و بیهوده است. و علت این فرض نادرست شاید، بلکه به احتمال قوی، این بوده است که پس از ورود واژه به عربی، و تعریب به طاغوت، به ذهنشان آمده که حروف آن با حروف طغیان (ط، غ، ی) یکی است. و این همانندی - که کامل هم نیست، (زیرا آنچه مسلم است فقط ط و غ در هر دو هست، اما در همانندی حرف علت و ترتیب حروف آنها تردید بسیار شده است)^(۲)، ذهن آنان را به این تصور سوق داده که واژه طاغوت با واژه طغیان از یک ریشه و هم‌خانواده‌اند، و لذا معانی طغیان^(۳) را برای طاغوت هم در نظر گرفته‌اند. و همچنین جبت را هم که در قرآن فقط یک بار، و با طاغوت، به کار رفته دارای همان معانی دانسته‌اند^(۴).

با این مقدمه بحث را پی می‌گیریم و آیات حاوی طاغوت (وجبت) را به ترتیبی که در آغاز ذکر شد، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اول و دوم - برحسب ترتیب سور قرآنی، مورد اول و دومی که طاغوت در آنها ذکر شده، دو آیه دنباله آیه موسوم به «آیه الکرسی» است که به سبب این که واژه کرسی در آن ذکر شده^(۵)، از همان صدر اسلام به این نام مشهور شده است^(۶). و از آن جا که فهم مراد از

۱- مقاله طاغوت، از ص ۳۶۰ تا ص ۳۶۴، و ص ۳۶۷.

۲- همان، ص ۳۶۶. ۳- همان، ص ۳۶۷، گ ۵.

۴- همان، ص ۳۷۴، گ ۱۶.

۵- در تفسیرالتحریر و التنویر (۲/۲۳) می‌گوید: «کرسی در قرآن در هیچ آیه دیگری ذکر نشده». حال آن که

در آیه ۳۴ سوره ص (۳۸) هم ذکر شده است؛ «وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلَقَيْنَا عَلَيْنَا كُرْسِيَهُ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ».

۶- المیزان، ۲/۳۵۴. و در لسان پیامبر (ص) و معصومین (ع) هم با همین نام یاد شده است.

طاغوت در دو آیه مورد بحث، با آیه‌الکرسی ارتباط دارد، هر سه آیه را مطرح می‌کنیم. و اینک آیات مزبور:

أَلَمْ يَلِدْ إِلَّا الْإِنْسَانَ الْأَهْلَ الْهَيْئَةَ الْبَاطِنَةَ لَمْ يَتَّخِذْ سِنَّةً وَلَا يَأْخُذْ بِنِزَانٍ
يَسْمَعُ عِنْدَهُ إِلَّا أَيْدِيَهُمْ وَمَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِمْ وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵).

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنَّفْصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۵۶).

أَلَمْ يَلِدْ وَلِيًّا الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ
مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷).

پیش از ورود در بحث، متذکر می‌شویم که چون آیه‌الکرسی متضمن مهمترین اصل اعتقادی، که همان ایمان به الله و توحید اوست، و هم اسم حی^(۱) و قیوم یا، چنان که گفته‌اند، اُم‌الاسماء الاضافیه‌اش - یعنی اسمهایی که به نحوی دلالت بر معانی خارج از ذات دارند، مانند: خالق، رازق، مبدئ، معید، محیی، ممیت، غفور، ودود، و جز آنها^(۲) -، و نیز عده‌ای دیگر از اسماء یا صفات^(۳) وی، در آن مطرح شده، این آیه در روایات بسیار با عظمت تلقی شده است؛ چنان که در یک روایت راوی می‌گوید به رسول‌الله (ص) گفتم از آیاتی که بر شما نازل شده کدام افضل است؟ فرمودند: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ، آيَةُ الْكُرْسِيِّ»^(۴). و در روایتی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند: «إِنَّ كِتَابَ شَيْءٍ ذُرْوَةَ وَ ذُرْوَةَ الْقُرْآنِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ، [همانا برای هر چیز قلّه‌ای (نقطه اوج) هست، و قلّه قرآن آیه‌الکرسی است]»^(۵).

و در روایتی دیگر، از پیامبر صلی‌الله علیه و آله، نقل شده است که فرمودند: «... وَ

۱- خدا حی است (دارای علم و قدرت؛ رک: کتب کلامی، مبحث حیاة خدا؛ و تفاسیر، ذیل آیه‌الکرسی)، نه

مثل بتها، که جماداتند. ۲- المیزان، ۲/۳۴۸.

۳- اسماء‌الله، و صفات‌الله، هر دو گفته می‌شود.

۴- المیزان، ۲/۳۵۴؛ تفسیر نمونه، ۲/۱۹۰ و ۱۹۱؛ و موارد متعدد دیگر.

۵- المیزان (نقل از تفسیر عیاشی)، ۲/۳۵۵؛ مجمع‌البیان، ذیل آیه (۲/۳۶۱).

سَيِّدُ الْكَلَامِ الْقُرْآنُ، وَ سَيِّدُ الْقُرْآنِ الْبَقْرَةُ، وَ سَيِّدُ الْبَقْرَةِ آيَةُ الْكُرْسِيِّ . يَا عَلِيُّ إِنَّ فِيهَا لَخَمْسِينَ كَلِمَةً، فِي كُلِّ كَلِمَةٍ خَمْسُونَ بَرَكَةً [...] و در سخن، قرآن سرور است و در قرآن بقره سرور است و در بقره آیه الکرسی سرور است، یا علی در آیه الکرسی پنجاه کلمه است، که در هر کلمه، پنجاه برکت می باشد^(۱).

اگر این روایت صحیح باشد، شاید منظور از «پنجاه»، «حدود پنجاه» باشد.

و نیز قراءت آیه الکرسی در هر موقع و مخصوصاً پس از نمازهای واجب مورد تأکید واقع شده است؛ چنان که از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمودند: «از پیامبر (ص) در حالی که بر منبر بودند، شنیدم که می فرمودند: هر کس آیه الکرسی را پس از هر نماز واجب بخواند، چیزی جز مردن مانع ورود او به بهشت نیست [...] همین که مُرد وارد بهشت می شود!»، و مواظبت بر خواندن آن نمی کند، جز صدیق عابد...^(۲).

در باره مقدار آیه الکرسی دو فرض هست:

۱- مشهور بین مردم این است که «آیه الکرسی» از اوّل اِنَّهُ لَإِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... تا هُم فِيهَا خَالِدُونَ می باشد، که سه آیه را شامل می شود. لذا در مواردی که خواندن آیه الکرسی توصیه می شود هر سه آیه را می خوانند.

۲- اما مثلاً در لغتنامه فارسی می گوید: «آیه الکرسی نام آیه ای از قرآن کریم در سوره بقره، که آغاز آن اِنَّهُ لَإِلَهٌ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و پایان آن وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ است، آن را با دو آیه بعد از آن مستحب است که بخوانند»^(۳).

فرض اوّل چند مؤید دارد:

۱- واژه آیه مفرد است، و اگر منظور سه آیه بود، می بایست در روایات (چند صد مورد، بنابر بحار الانوار) و غیره گفته می شد «آیات الکرسی» و گرنه نیاز به توجیه دارد، که خلاف ظاهر است.

۲- ظاهر تفاسیر این است که آیه الکرسی فقط تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ است.

۳- عده ای از رساله ها و کتبی هم که مستقلاً به عنوان تفسیر آیه الکرسی تألیف شده، تا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ بحث کرده اند.

۱- مجمع البیان، ۲/۳۶۱؛ و موارد متعدّد دیگر.

۲- لغتنامه فارسی، واژه آیه (ص ۱۰۱۹).

۳- همان، ۳۶۰؛ و موارد متعدّد دیگر.

۴- وجود ۵۰ کلمه در آیه‌الکرسی - که قبلاً نقل شد -، و نیز وجود ۱۷۵ حرف - که ابن سیرین، آن را ملاک تعبیر یک خواب قرار داده^(۱) -، همین فرض اول را تأیید می‌کند.

۵- ظاهر بعضی روایات هم این است که آیه‌الکرسی تا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ است، مانند:

(۱-) روایت علی بن یقظین از حضرت رضا (ع): «... و می‌نویسی آیه‌الکرسی را تا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^(۲). و (۲-) روایت ابی امامه از حضرت علی (ع): «... فقرأ الآية الى قوله: وَ لَا يُؤَدُّهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^(۳).

اما فرض دوم هم از چند روایت استفاده می‌شود؛ مانند:

(۱-) روایت حضرت صادق (ع): علی بن الحسین (ع) جانانه سوگند می‌خورد که هر کس آیه‌الکرسی را هفتاد مرتبه پیش از زوال خورشید بخواند...، و اگر در آن سال بمیرد بدون محاسبه آمرزیده می‌شود. اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ، لَا إِخْرَافَ فِي الدِّينِ... تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^(۴).

(۲-) روایت مروی از حضرت باقر (ع): «... می‌نویسی حمد و آیه‌الکرسی را تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۵).

علامه مجلسی (ره) در ذیل یک روایت می‌گوید: «الا شهر في آية الكرسی الى الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ وقيل الى خَالِدُونَ»^(۶).

البته اگر آیه‌الکرسی تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ باشد، باید گفت همانطور که وقتی یک نوشته فرضاً پنجاه صفحه‌ای را می‌گویند این نوشته ۲۰۰ لغت دارد، با این که ممکن است هر صفحه آن از ۵۰۰ کلمه تشکیل شده باشد، در این آیه هم منظور از ۵۰ کلمه، ۵۰ کلمه غیر مکرر، و با مفهوم مستقل می‌باشد؛ مثلاً: الله - آله - حی، قیوم - تأخذ - سنه - نوم - له - ما - سموات - ارض - من - ذا - يشفع - عنده - اذن - يعلم - بین ایدی - خلف - لا يحيطون - شیء - شاء - وسع -

۱- روض الجنان، (تفسیر ابوالفتح رازی)، ۴/۳۰۱.

۲- بحار الانوار، ۷/۹۲، ح ۱.

۳- همان، ۸۳/۱۲۵، ۱۲۶، ح ۸ و ۸۹/۲۶۴، ح ۷.

۴- همان، ۸۶/۳۵۶، ح ۳۳. ۵- همان، ۹۹/۲۴۴، ح ۷.

۶- همان، ۸۴/۱۰۰، ذیل روایت ۱۷.

کرسی - لایود - حفظ - علی - عظیم - اکراه - دین - تبیین - رشد - غی - یکفر - طاغوت - یومن - استمسک - عروه - وثقی - انفصام - سمیع - علیم - ولی - یخرجهم - ظلمات - نور - اولشک - اصحاب - نار - خالدون .

۱۷۵ حرف هم که روایت نیست ، بلکه استنباط ابن سیرین بوده است . و بیش از

۱۷۵ حرف هم دارد .

به هر حال ظاهراً همان دو احتمال باعث شده که حتی مراجع مهم تقلید ، در مورد مقدار آیه‌الکرسی بنا را بر احتیاط بگذارند . مثلاً در مورد نماز لیلۃ‌الدفن (مشهور به نماز وحشت) ، پس از این که می‌گویند یک روش آن ، بنابر بعضی روایات ، این است که در رکعت اول پس از قرائت حمد ، «آیه‌الکرسی» بخوانند ، می‌گویند : پایان آیه‌الکرسی هم فیها خالدون است ، بنابر احتیاط .

اینک برای نمونه عبارت چند رساله :

- در عروة‌الوثقی : «و احوط قرائت آیه‌الکرسی است تا هم فیها خالدون»^(۱) .
 - در صراط‌النجاة : «و احوط آن است که آیه‌الکرسی را تا هم فیها خالدون بخواند»^(۲) .
 - در مجمع‌الرسائل : محشی به حاشیه استاد ما ، مرحوم آیه‌الله‌العظمی بروجردی : «و آیه‌الکرسی تا هم فیها خالدون است ، بنابر احتیاط»^(۳) .
- و اکنون بحث در باره آیه‌های سوره بقره :

أ - نظم آیات^(۴) :

بنابر گفتار تفسیر مجمع‌البیان ، نظم این سه آیه ، بدین صورت است که خداوند سبحان پس از ذکر امتها و اختلاف آنان در امر توحید و غیره ، و این که اگر خدا می‌خواست آنها را

۱- عروة‌الوثقی ، ج ۲ ، صص ۱۶۵ . و رک : گفتار فلسفی ، آیه‌الکرسی ، پیام آسمانی توحید ، ص ۴ .

۲- صراط‌النجاة ، ج ۱ ، ص ۷۵ . و رک : گفتار فلسفی ... (ح قبل) .

۳- مجمع‌الرسائل ، ص ۱۰۰ و جامع‌الفروع ، ص ۶۷ . - نیز برای این مبحث ، رک : قرآن پژوهشی ،

صص ۶۲۶/۶۲۷ .

۴- نظم آیات را از این جهت مطرح نمودیم که به فهم مفهوم طاغوت کمک می‌کند .

و ادار بر ایمان می‌کرد^(۱) [قبل از آیه‌الکرسی : وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَاتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَاتَلُوا ...] ،

نخست (۱-) ، به بیان توحید و دین حق پرداخته^(۲) [أَنَّ لِلَّهِ الْإِلَهَ الْأَهْوَأَحَى الْقَيُّومَ ...] ،

سپس (۲-) ، می‌فرماید در دین اجباری نیست ، زیرا حق واضح است^(۳) [لَا إِكْرَاهَ

فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ ...] ،

و بعد (۳-) ، چون مؤمن و کافر را مطرح نموده بود [فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ] ، ولی

هر یک را ذکر نموده ، می‌فرماید : الله ولی مؤمنان است ، اما کافران و لیهایشان طاغوت می‌باشد^(۴) [أَنَّ اللَّهَ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا ... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ] .

اما در تفسیرالتحریر و التنویر به صورتی دیگر بیان داشته می‌گوید :

(۱-) پس از این که خداوند ترس (هول) روز قیامت ، و حال کافران را ذکر نموده

[... مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَنْبَغُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۵۴] ، به منظور ابطال کفر

کافران و قطع امیدشان (که می‌فرماید : مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) ، به ذکر تمجید خدای

تعالی پرداخته شده است .

(۲-) و این آیه [آیه‌الکرسی] به عنوان شروع بیان وحدانیت خدا ، و برانگیخته شدن در

روز قیامت [أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا ... تا آخر آیه ۲۵۸] ، ذکر شده است .

(۳-) و این آیه در این جا ، جنبه برزخ بین مطالب قبل و بعد از آن دارد^(۵) .

(۴-) و بعداً چون در برخی آیات مثل : « وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

[بقره ، ۲۴۴] خداوند امر به کارزار با کافران نموده ، و ممکن است کسی به غلط فکر کند

دستور اسلام این است که با جنگ و زور مردم را وادار به قبول اسلام نمایند^(۶) ، فرموده

۱- مجمع‌البیان ، ۲ ، صص ۳۶۳ و ۳۶۴ .

۲- همان ، صص ۳۶۲ و ۳۶۴ .

۳- همان ، ص ۳۶۴ .

۴- همان ، ص ۳۶۵ .

۵- التحریر و التنویر ، جزء سوم ، ص ۱۷ .

۶- عده‌ای از دشمنان اسلام این مطلب را تبلیغ می‌کنند که اسلام دین شمشیر و جنگ است و دستور و روش آن

این بوده که به قصد توسعه‌طلبی مردم را با زور وادار به پذیرش اسلام نمایند ، لذا در موارد مختلف ، و مخصوصاً

در تفاسیر (مانند : المیزان ، و الکاشف ، و فی ظلال القرآن ، به ترتیب : ۳۶۱/۲ ، ۲۹۶/۱ و ۳۹۶ ، و ۲۹۴/۱)

است : لَا إِثْرَآةَ فِى الدِّىْنِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَىِّ ...

(۵-) و منظور از ذکر این آیه پس از آیه الکرسی بیان این مطلب بوده است که با توجه به دلایل و حدائیت و عظمت و تنزیه خالق، دیگر جای توهم اجبار برای ورود در دین اسلام نیست، بلکه خردمندان، خود راه حق را بر می‌گزینند^(۱).

نکته دیگری هم، علاوه بر آنچه مفسران در نظم این آیات ذکر کرده‌اند، به نظر می‌رسد، که شاید در گفته‌های آنان نباشد، و آن، این است که چون در آیه سوم، خداوند خود را ولی مؤمنان معرفی می‌نماید، به عنوان مقدمه، قبلاً خصوصیات و امتیازات خود را تذکر می‌دهد؛ مثل این است که گفته باشد: الله الذى كذا وكذا ولى الدين آمنوا؛ و چنین ولی است که می‌تواند کسانی را که بر آنان ولایت می‌کند و مولایشان است - یعنی مؤمنان را - از ظلمات، به عالم نور ببرد، و می‌برد. اما کافران متوجه باشند که از چنین ولی محرومند؛ زیرا ولی آنان (: طاغوت) پوچ و پوشالی است، که ظلمت و سیه‌روزی برای تابعان خود به‌ارمغان خواهد آورد. در ضمن اگر دقت کنیم، می‌توان گفت کفار، که ولی و رهبری که بتوان به معنای صحیح کلمه او را رهبر و مولا دانست ندارند، گویی اصلاً مولا ندارند؛ لذا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: وَأَنَّ الْكٰفِرِيْنَ لَا مَوْلٰى لَهُمْ^(۲). بنابراین، بین دو آیه تعارضی نیست.

ب - لغات دو آیه اخیر

مورد بحث اصلی ما دو آیه‌ای است که کلمه طاغوت در آنها ذکر شده، یعنی از الله ولى الدين آمنوا... تا هم فيها خالدون. لذا از این به بعد فقط این دو آیه را مدنظر قرار می‌دهیم. و در این دو آیه (و نیز آیه‌های بعد) برخی لغات را مخصوصاً توضیح می‌دهیم (و همچنین جنبه‌های اعرابی و غیره)، تا ترجمه دقیقى، غیر از آنچه در ترجمه‌هاست، داشته باشیم و مفهوم طاغوت را هم بهتر دریابیم:

موضوع را بررسی نموده و به این تهمت پاسخ داده‌اند.

۱- التحریر و التنویر، جزء سوم، ص 25؛ و رک: البحرالمحیط، ۲/۶۰۷.

۲- سورة محمد (ص) (۴۷)، آیه ۱۱.

تَبَيَّنَ - از تبین ، به معنی واضح شدن ، لکن در این آیه معنی انفصال ، و تمییز هم از آن اراده شده است ؛ به این صورت که معنی تمییز ، در آن ادخال و تضمین شده باشد^(۱) ، و یا به این صورت که چون ریشه آن بینونت است ، بگوییم خود کلمه این خصوصیت را دارد^(۲) . و به هر حال به خاطر همین معنی تمییز ، ین ، بعد از آن آمده است .

رُشِدٌ در مقابل عَمَى است و می توان آن را «به راه راست رفتن ، راه یابی و رسیدن به حق» ، در مقابل عَمَى به معنی «کجروی ، گمراهی» دانست^(۳) . یا حَقٌّ و باطل .
اِسْتَمْسَكَ - از استمساک ، یعنی محکم گرفتن .

عُرْوَةٌ - در لغت به چند معنی است : دسته یا دستگیر (ی کوزه و نظایر) ، مادگی (سوراخ لباس که تکه در آن می رود) ، گره حلقه مانندی که در طناب ایجاد کنند ، درخت انبوه ، و معانی دیگر .

و چون انفصام از آن نفی شده ، به نظر می رسد معنای دسته و دستگیره در این جا مناسبتر باشد . و لذا این مطلب که رشید رضا می گوید : «منظور عُرْوَةٌ «عروة الثوب» (مادگی جامه) است ، و بعداً می گوید «عروة الشجر» مناسبتر است»^(۴) ، هیچ کدام درست نیست ؛ زیرا مناسبتر همان «عروة الاناء» می باشد^(۵) ، و عبده هم ظاهراً منظورش «عروة الثوب» نبوده است .
عروة الحبل (حلقه طناب) هم مناسبت دارد^(۶) .

وُثْقَى - مؤنث اوثق ، و اسم تفصیل است^(۷) ، از وثوق به معنی اطمینان (العروة الوثقی : مطمئن ترین دستگیره) .

انفصام - را ، شکستگی بدون جدا شدن (الانكسار من غير بينونة)^(۸) : ترکیدگی یا شکستگی) معنی کرده اند . و گاهی : انقطاع (بریدگی) .

ولئى - متبادر از آن ، سرپرست ، سرور ، رهبر و مولا است .

۱ - الجدول ، ۲۶/۲ .

۲ - چنان که فخر رازی به تفصیل بحث کرده ، و در آخر می گوید: ای تَمَيِّزُ الْحَقِّ مِنَ الْبَاطِلِ ؛ التفسیر الکبیر ، ۱۵/۴ .

۳ - المنار ، ۳۷/۳ .

۴ - المیزان ، ۳۶۰/۲ .

۵ - الکشاف ، ۳۰۴/۱ .

۶ - المیزان ، ۳۶۳/۲ .

۷ - البحر المحیط ، ۶۱۷/۲ .

۸ - الجدول ، ۲۷/۲ ؛ مجمع البیان ، ۳۶۳/۲ .

ج - نکات دستوری و بلاغی

أَلْ در الدّین - ممکن است عهد ذهنی ، و منظور از الدّین دین اسلام باشد^(۱) . و امکان دارد أَل جنسیه ، و منظور مطلق دین باشد .

البته مؤدّای آنها تفاوت نمی‌کند ، بدین معنی که : چه بگوییم «در مورد دین اسلام اجباری نیست ، راه حق و باطل واضح است» ، و چه بگوییم «در مورد دین اجباری نیست ، راه حق و باطل واضح است» ، مفاد آنها یکی می‌شود .

و احتمال سومی هم هست که أَل بدل از مضاف‌الیه باشد ، ای فی دینه ؛ مانند فَإِنَّ أَلْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ای مأواه ؛ و منظور این می‌شود که اکراهی در دین او (دین خدا) نیست^(۲) .

و بعضی گفته‌اند منظور از الدّین ، توحید و دین دارای کتاب آسمانی است^(۳) .

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در مقام تعلیل جمله قبل است . یعنی چون حق و باطل ، (با دلایل) روشن شده ، دیگر معنی ندارد که اجباری در کار باشد ، بلکه انسان عاقل راه حق را که نتایج خوب دارد ، انتخاب ، و راه باطل را که موجب وبال است ، ترک می‌کند^(۴) .

... وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ - برای این ذکر شده که ممکن است کسی تنها به طاغوت کفر ورزد و آن را رد کند ، و این کافی نیست ، بلکه باید ایمان به الله هم داشته باشد . برعکس ایمان به الله که مستلزم نفی طاغوت هم خواهد بود^(۵) .

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ ... - چون با فَا (ی تفریع) آمده ، از آن استفاده می‌شود که منظور از دین و رشد ، ایمان به الله می‌باشد و کفر به طاغوت . به عبارت دیگر ، این جمله توضیح و تعریف حقیقت دین است^(۶) . و این که مرکب است از دو جزء .

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِانْعُرْوَةِ الْوُثْقَى - از امام باقر و امام صادق (ع) روایت شده است که فرمودند :

۱- التحریر و التنویر ، ۲۵/۳ .

۲- تبیان طوسی ، ۳۱۲/۲ ؛ التفسیر الکبیر ، ۱۴/۴ ؛ البحر المحیط ، ۶۲۶/۲ .

۳- التحریر و التنویر ، ۲۸/۳ . ۴- المیزان ، ۳۶۱/۲ .

۵- البحر المحیط ، ۶۱۷/۲ .

۶- فی ظلال القرآن ، ۱/۲۹۲ ؛ و رک : مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن ، ص ۲۴۴ .

هی الايمان (بالله) ...»^(۱) و از حضرت صادق (ع)، که فرمود: عزوة الوثقی: التسليم^(۲).

و این تمثیل امر نظری است به امر محسوس و استعاره است برای ایمان یا اسلام یا توحید^(۳).

لَا انْقِصَامَ لَهَا - سه نوع اعراب شده است:

۱- در محلّ جر باشد، و به عنوان صفت دوم برای العروه؛ بدین توضیح که گویی در اصل الّتی لا انفصام لها بوده، و الّتی حذف شده است^(۴).

۲- در محلّ نصب باشد؛ به عنوان حال برای العروه^(۵)، یا برای ضمیر در الوثقی^(۶).

۳- خبر باشد برای مبتدای محذوف، یعنی برای ضمیری که به العروه بر می‌گردد، به این صورت: هی لا انفصام لها؛ یعنی پس از این که خداوند خبر داده که مؤمن به دستگیره بسیار مطمئن چنگ زده، باز خبر می‌دهد که این دستگیره قابل انفصام نیست^(۷).

وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ - از آنجا که کفر به طاغوت و ایمان به الله، مربوط به زبان و قلب هر دو می‌شود، خداوند شنیدن و علم خود را ذکر نموده^(۸)؛ یعنی گفته‌ها را می‌شنوم، و باورهای قلبی را می‌دانم. پس اگر کسی به زبان بگوید ولی به دل عقیده نداشته باشد، فکر نکند خدا را فریب می‌دهد. او بر ضمائر و قلبها آگاه است و سخنان راست و دروغ را می‌داند. لذا این جمله جنبه ترغیب و تشویق (برای مؤمنان)، و تهدید و ترساندن (برای منافقان) هم دارد^(۹).

يُخْرِجُهُمْ ...، وَ يُخْرِجُوهُمْ ... - ابو حیان می‌گوید: «بهتر است به عنوان جمله تفسیریه بوده، محلّی از اعراب نداشته باشد^(۱۰)، و ممکن است حال باشند، و عامل آنها، به ترتیب: وَلِیّ، و معنی طاغوت باشد ...، و یا این که یخرجهم خبر دوم باشد برای الله^(۱۱)».

۱- اصول کافی، ص ۲۳۶ (دو روایت). ۲- محاسن، ص ۲۷۲؛ بحار الانوار، ۲/۲۰۴.

۳- تبيان طوسی، ۲/۳۱۳؛ الکشاف، ۱/۳۰۴؛ مجمع البیان، ۲/۳۴۲.

۴- التفسیر الکبیر، ۴/۱۱۶؛ المنار، ۳/۳۷. ۵- الجدول، ۲/۲۷.

۶- البحر المحيط، ۲/۶۱۷. ۷- همان.

۸- المیزان، ۲/۳۶۲؛ البحر المحيط، ۲/۶۱۸.

۹- تفسیر المراغی، ج ۱، جزء ۳، ص ۱۷؛ تفسیر نمونه، ۲/۲۰۸.

۱۰- مغنی اللیب، الباب الثانی، الجمل الّتی لا محلّ لها من الاعراب، الجملة الثالثة التفسیریه، ص ۱۹۷.

۱۱- البحر المحيط، ۲/۶۲۰.

و همچنین یخرجونهم خبر دوم باشد برای الذین كفروا، بنا بر گفته تفسیر البحرالمواج^(۱).
و یا این که هر دو صفت باشند، با فرض حذف موصول (الذی یخرجهم ...، و الذین
یخرجونهم ...).

يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - «يعنى من ظلمة الكفر، الى نور الايمان»^(۲).
ظلمات، نور - ذکر ظلمات به صورت جمع، و نور به صورت مفرد، شاید برای اشاره به این
باشد که طریق حق یکی است، اما راههای ضلال و کفر متعدد است^(۳).

د - ترجمه

تحمیلی در دین نیست، «راه راست روی» از «کج روی» واضح و متمایز است، پس
هر کس از طاغوت روی بگرداند و به خدا ایمان آورد، به مطمئن ترین دستگیره‌ای که آن را
گسستن نیست چنگ زده است، و خدا شنوا و داناست (۲۵۶).
خدا رهبر کسانی است که ایمان آوردند، بیرون می‌آورد ایشان را از تاریکیها به نور،
و لکن آنان که کافر شده‌اند رهبران طاغوت است، که بیرون می‌آورند ایشان را از نور
به تاریکیها. اینان همنشینان آتش بوده، در آن جاوید می‌باشند (۲۵۷).

ه - معنی و منظور از طاغوت در دو آیه

مطلب اساسی باقیمانده همین است که ببینیم در این دو آیه منظور از طاغوت چه معنی
و چه چیز مورد نظر بوده است.

شیخ ابو جعفر طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ) در تفسیر تبیان می‌گوید: در مورد طاغوت
پنج قول مطرح شده است:

- ۱ - از عمرو مجاهد و قتاده روایت شده که طاغوت شیطان است.
- ۲ - سعید بن جبیر گفته کاهن است.

۲ - بحار الانوار، ۲۲/۹۰.

۱ - البحرالمواج، ذیل آیه.

۳ - فی ظلال القرآن، ۱/۲۹۳؛ المیزان، ۲/۳۶۵؛ تفسیر نمونه، ۲/۲۱۰.

۳- ابوالعالیه گفته ساحر است .

۴- گروهی گفته‌اند سرکشان از جنّ و مردمند .

۵- و بعضی گفته‌اند بُتاند^(۱) .

طبرسی (قرن ششم) هم در مجمع البیان عیناً همین پنج قول را آورده ، جز این که قول اوّل را از مجاهد و قتاده نقل کرده و می‌گوید از ابی عبدالله [حضرت صادق (ع)] هم روایت شده است . و در قول چهارم ، که طوسی نسبت به گروهی داده بود ، اصلاً قائلی را ذکر نکرده ، و آن را شامل سرکشان از جنّ و مردم و هر چه سرکشی کند ذکر کرده است .

و در قول پنجم ، شامل بتان ، و هر آنچه جز خدا مورد پرستش قرار گیرد^(۲) .

و ابو حیان اندلسی (۶۵۴-۷۵۴) در تفسیر البحرالمحیط ، می‌گوید : طاغوت :

(۱-) شیطان است ؛ این را عمر ، مجاهد ، شعبی ، ضحّاك ، قتاده ، و سدی ، گفته‌اند .

(۲-) یا ساحر ؛ این را ابن سیرین ، و ابوالعالیه گفته‌اند .

(۳-) یا کاهن ؛ این را جابر ، ابن جبیر ، رفیع ، و ابن جریح ، گفته‌اند .

(۴-) یا هر آنچه جز خدا مورد پرستش باشد ، یعنی آنان که طغیان را خوش دارند ، مانند فرعون و

نمرود ؛ این را طبری گفته است .

[عبارت طبری در دنباله تفسیر آیه الکرسی چنین است : «به نظر من سخن صحیح

در باره طاغوت این است که ، طاغوت هر طغیان‌کننده بر خداست ، که در برابر او مورد

پرستش باشد ؛ یا با اجبار آن معبود ، یا با میل عابد . خواه آن معبود انسانی باشد ، یا شیطانی ، یا

بتی ، یا صنمی (اصل : و ثناکان او صنما) ، یا هر چیز دیگر^(۳)] .

(۵-) یا بتها ؛ این را بعضی از آنان [مفسران] گفته‌اند^(۴) .

در تفاسیر دیگر هم کمابیش همین اقوال و نظریات ذکر شده و شاید سه تفسیر مذکور ،

جامعترین باشد - گرچه زادالمسیر ، در آیه بعد (رک : ص ۲۱) ، که همراه جبت ذکر شده ،

معنی سخنگوی بتان (به اصطلاح امروزی ، مثلاً سخنگوی دولت) ، را هم اضافه کرده است

۱- تبیان طوسی ، ۳۱۲/۲ .

۲- مجمع البیان ، ۳۶۶/۲ .

۳- جامع البیان ، ۳۱۳/۳ .

۴- البحرالمحیط ، ۶۱۷/۲ .

(جمعاً ۷ معنی، و برای جبت ۶ معنی)^(۱).

اما نکته مهم این است که عموماً طاغوت را مشتق از طغیان، یا همانند آن، دانسته، و به علاوه معنی مبالغه هم در آن تصویر نموده اند^(۲)، لذا به معنی بسیار طغیانگر گرفته، و بر این اساس، بر هر چیزی که جنبه طغیان، و یا طغیان بسیار داشته باشد، اطلاق کرده اند؛ مانند: شیطان، کاهن، بت، هر معبود جز خدا و...^(۳).

در صورتی که این واژه اصلاً از ماده طغیان نیست، بلکه یک واژه غیر عربی می باشد که در زبان عربی آمده و تعریف شده است^(۴). و تصادفاً حروف اصلی طغیان در این واژه معرب هم وجود داشته، آن هم نه به ترتیب حروف طغیان، و نه همه این حروف، بلکه فقط دو حرف ط و غ^(۵). تازه اگر از ماده طغیان بود چرا بر بت مثلاً اطلاق شود؟ بت چه طغیانی دارد؟ این، نادانی افرادی است که آن را پرستش می کنند، بت نه می فهمد و نه تقصیری دارد. به هر حال، آن مختصر شباهت گمراه کننده، لغویین و مفسران را به آراء و توجیهات نابه جا کشانده است.

از طرف دیگر، از مباحث قبل - مخصوصاً آن جا که در باره فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ كَفْتِيمٌ چون با فای تفریع آمده، از آن استفاده می شود که منظور از دین و رشد ایمان به الله می باشد و کفر به طاغوت -، معلوم می شود مسلماً طاغوت در این جا، در برابر الله است؛ یعنی ایمان دو جنبه دارد: اعتقاد به الله، و نفی طاغوت؛ پس طاغوت باید چیزی باشد در برابر خدا. اما آن چیست؛ با در نظر گرفتن نکات ذیل مشخص خواهد شد:

- ۱- طاغوت غیر عربی است، که در فوق ذکر شد.
- ۲- به نظر می رسد قول به حبشی بودن آن به واقعیت نزدیکتر باشد؛ زیرا نظایر متعددی دارد.

۱- زادالمسیر، جزء دوم (منضم به جزء اول)، ص ۱۰۷.

۲- رک: مقالة طاغوت، ص ۳۳۹.

۳- همان، ص ۳۶۷، گک ۶ تا آخر.

۴- رک: اول مقالة حاضر، ح ۱.

۵- ص ۸ مقالة حاضر، و مقالة طاغوت، صص ۳۳۶/۳۳۷، گک ۲، و ص ۳۶۶.

۳- نقل شد که در حبشی به معنی بت پرستی بوده است^(۱). لکن گفتیم محتمل است معنای وصفی هم داشته باشد^(۲). و در این جا اضافه می‌کنیم که به احتمال قوی این واژه از واژه‌هایی باشد که به‌عنوان مفرد و جمع هر دو به کار می‌روند، مانند فُلک در عربی (فُلک: کشتی). به‌عنوان مذکر و مؤنث هر دو به کار می‌رود، و بر مفرد، مثنی، و جمع اطلاق می‌گردد...»^(۳)

در تفسیر البحرالمحیط (۶۱۹/۲) می‌گوید «اسم جنس است»، و از سیبویه هم نقل شده است^(۴).

۴- ظاهراً باید از طاغوت معنایی معهود (در ذهن) و متبادر باشد، تا بطور مطلق و مکرراً استعمال شود.

با توجه به این نکات و توجه به این نکته که گفتیم طاغوت در برابر الله و چیزی است که نفی آن یکی از دو رکن ایمان می‌باشد (: کفر به طاغوت، و اعتقاد به الله، رک: ص ۱۶)، به نظر می‌رسد منظور از طاغوت، بت یا بتها باشد. بت پرستی هم خالی از تناسب نیست.

این، معنایی است که با معنای واژه مزبور در منبع اصلی آن موافقت دارد، و با همه مواردی هم که این واژه در آنها به کار رفته سازگار می‌باشد، چنان‌که خواهیم دید.

سوم - مورد سوم ذکر طاغوت در قرآن در سوره نساء (سوره چهارم) است: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا (۵۱).

أ - جبت از لحاظ لغت

مفصلاً در مقاله طاغوت مورد بحث قرار گرفته، و این واژه هم غیرعربی دانسته شده

۱- همان، ص ۳۶۳.

۲- همان.

۳- لسان العرب، مادة فُلک (ج ۱۰/۳۲۳ و ۳۲۴)؛ و رک: شرح نظام، و شرح رضی در صرف؛ هردو: اول

۴- مبحث جمع، به ترتیب: صص ۵۸، و ۹۶. ۴- روح المعانی، جزء سوم، درج اول، ص ۱۲.

و از لحاظ موارد استعمال، بسیار با واژه طاعوت هماهنگ تلقی شده است^(۱). بطور خلاصه، گفته‌اند در اصل جیس بوده و س تبدیل به ت شده است، و معانی: بت، کاهن، فالگوی، جادو و جادویی، هر چیز مورد پرستش جز باری تعالی، هر چه در آن خیری نباشد، شیطان، مرده اهل کتاب دارد، و بر افرادی چون کعب بن اشرف، و حیی بن اخطب، و جز آنها هم تطبیق شده است.

ب- شأن نزول^(۲)

در تفسیرالمیزان آمده است: از آیه بر می آید که جریان رخ داده که در آن جریان، گروهی از اهل کتاب، یک داوری، به اصطلاح «لِه کافران، و علیه مؤمنان» نمودند. و این امر روایاتی را که در شأن نزول آیه ذکر شده، تأیید می‌کند^(۳).

این روایات با این که تفاوت‌هایی دارند، همه در یک مطلب متفقند که گروهی از یهود به سرکردگی ظاهراً کعب بن اشرف، مشرکان مکه و آیینشان را تأیید نمودند و آنان را بر مسلمانان مرجح دانستند. و حتی روایت شده که برای جلب اطمینان مشرکان، در برابر دو بت آنها سجده کردند^(۴).

ج- اعراب

نصب سبیلا به خاطر این است که تمیز آهدی واقع شده؛ مانند هذا أحسن منك وجهاً
[این شخص زیباتر است از تو، از لحاظ صورت، = این شخص صورتش از تو

۱- مقاله طاعوت، ص ۳۷۴ تا آخر مقاله: سه گفتار ۱۶، ۱۷، و ۱۸.

۲- منظور از شأن نزول این است که آیه به چه مناسبت و موقعیتی نازل شده و سبب نزول هم گفته می‌شود و جمع آن، اسباب النزول. در تفاسیر نوعاً شأن نزول آیات را هم مطرح می‌کنند. کتب مستقلی هم تحت عنوان اسباب النزول تألیف شده است.

۳- المیزان، ۴/۳۹۹.

۴- مجمع البیان، ۳/۵۹؛ الکشاف، ۱/۵۲۱؛ نمونه، ۳/۴۱۶ به بعد.

زیباتر است] (۱).

د - ترجمه

آیا نمی‌بینی آنان که بهره‌ای از کتاب (تورات) داده شده‌اند، جبت و طاغوت را باور دارند، و به کافران می‌گویند اینان از مؤمنان راه یافته‌ترند (یعنی یهود، به کفار می‌گفتند راه و روش شما از مسلمانها بهتر است) (۵۱).

هـ - منظور از جبت و طاغوت

با توجه به شأن نزول آیه، و با توجه به این‌که وقتی لغتی به کار می‌رود باید معنای آن برای مخاطب معهود باشد (رک: دو صفحه قبل، رقم ۴) به نظر می‌رسد جبت و طاغوت به معنی پلیدی و بت است، یا بت و بتها، و به هر حال منظور از طاغوت همان است که در دو آیه قبل مشخص شد (بت و بتها).

چهارم - مورد چهارم هم در همان سوره نساء آمده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا (۶۰).

أ - لغات، و نکات لازم التوضیح

زَعَمَ: مدعی بودن، ادعا کردن، یعنی در دل ادعا داشتن (معتقد بودن)، یا به زبان ادعا کردن، که امکان دارد ادعا (قلبی یا زبانی)، ادعایی راست یا دروغ باشد. زعم را ممکن است در جایی به کار برند که ادعای طرف مشکوک باشد، اما بیشتر در جایی به کار برده می‌شود که می‌خواهند بگویند ادعای آن شخص بر خلاف واقع است (۲).

۱ - مجمع البیان، ۵۹/۳.

۲ - استفاده شده از: فرهنگ عربی به فارسی خلیلی، و لسان العرب (مادّة زعم)، و المیزان، ۴/۴۲۸، و المنجد.

تَحَاتُّمٌ: به این معنی است که طرفین دعوا، برای حکمیت و داوری، دعوا را نزد قاضی برند.

منظور ما انزل الیک قرآن، و منظور از ما انزل الیک من قبلک تورات و دیگر کتب آسمانی قبل از قرآن است.

ترجمه

آیا نمی بینی آنان که ادعا می کنند به آنچه بر تو نازل شده (قرآن)، و به هر آنچه پیش از تو نازل شده (تورات و انجیل) ایمان دارند، می خواهند داوری را سوی طاغوت متوجه کنند، و حال آن که به ایشان دستور داده شده به طاغوت کفر ورزند؟ شیطان می خواهد آنان را بسیار گمراه کند (۶۰).

شان نزول

در باره این آیه چند شأن نزول ذکر شده است. شاید مشهورترین آنها در تفاسیر شیعه همان باشد که تفسیر نمونه آن را از مجمع البیان [۶۶/۳] نقل کرده و می گوید «از اکثر مفسران نقل شده است»، بدین عبارت:

«یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت، بنا گذاشتند یک نفر را به عنوان داور در میان خود انتخاب کنند. مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام (ص) اطمینان داشت، گفت: من به داوری پیامبر شما راضیم. ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود، به نام کعب بن اشرف را انتخاب کرد، زیرا می دانست که می تواند با هدیه او را به سوی خود جلب کند. و به این ترتیب با داوری پیامبر اسلام (ص) مخالفت کرد. آیه شریفه نازل شد، و چنین افرادی را شدیداً سرزنش کرد.

بعضی از مفسران شأن نزولهای دیگری نیز در ذیل این آیه نقل کرده اند که نشان می دهد بعضی از تازه مسلمانها، طبق عادت زمان جاهلیت، در آغاز اسلام، داوریهای خود

را نزد دانشمندان یهود، و یاکاهنان می بردند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نهی کرد»^(۱).
 و در کشف می گوید: ... آن یهودی و منافق نزد پیامبر (ص) به داوری رفتند، و حضرت (ص) به نفع یهودی حکم کرد. منافق راضی نشد و گفت نزد عمر بن الخطاب به داوری برویم. نزد او رفتند. یهودی به عمر گفت: رسول الله (ص) برای ما داوری کرده اما او (منافق) راضی نمی شود. عمر گفت همین جا بایستید تا من برگردم. داخل منزل شد. و با شمشیر بیرون آمده، گردن منافق را زد تا مرد. بعد گفت این گونه داوری می کنم برای کسی که به داوری رسول الله راضی نمی شود. پس آیه نازل شد، و جبرئیل گفت: عمر بین حق و باطل فرق گذارد. سپس پیامبر (ص) به عمر فرمود: انت الفاروق [تو فاروق هستی]^(۲).

بحث

در مقاله «معنای نفس در آیه مباهله و معنای مولا در حدیث غدیر» دنباله بحث در یک حدیث جعلی آنان نوشتم: «ببینید چگونه حدیث جعل می کرده اند تا نکته مورد نظرشان را ... در آن بگنجانند»^(۳). این جا هم همین مطلب را یادآوری می کنم: باید بطور کلی توجه داشت که متأسفانه از این حق کُشیها زیاد در مدارک آنان موجود است. و در موارد متعدّد مناقب و امتیازات ائمه (ع) را به افراد مورد نظر خود نسبت می دهند. و حتی گاهی نواقص آنان را به پیامبر (ص) و ائمه (ع) نسبت می دهند (نعوذ بالله). مرتباً هم حدیث و روایت نقل می کنند. آن هم از راویانی چون ابوهریره که طبق مدارک خودشان حتی خلیفه دوم، عایشه، و ابوحنیفه مطالبی در باره او گفته اند، که به خاطر شرم قلم و صلاح وضع حاضر از ذکر آنها خودداری کرده، به اشارتی اکتفا کرده ایم^(۴).

به هر حال فاروق یکی از القاب امیرالمؤمنین علی (ع) می باشد، مانند همین لقب امیرالمؤمنین که از القاب اختصاصی آن حضرت است و حتی استعمالش برای ائمه دیگر هم

۱- تفسیر نمونه، ۴۴۵/۳. ۲- الکشاف، ۵۲۵/۱؛ التفسیر المنیر، ۱۳۲/۵.

۳- مقاله مورد ذکر، در مجله مشکوة، پاییز ۱۳۷۳، مسلسل ۴۴، ص ۳۸.

۴- همان، ص ۳۶.

جایز نیست^(۱).

لقب فاروق که از طرف پیامبر (ص) به علی (ع) داده شده، در روایات زیادی آمده است. علامه مجلسی (ره) آنها را در جلد ۳۸ بحارالانوار، باب ۶۵، ص ۲۰۱ به بعد، از دیگر کتب روایی گردآوری نموده است که یکی از آنها را در این جا می آوریم:

«... عن ابی ذر و سلمان ، قالا : اخذ رسول الله (ص) بيد علی بن ابی طالب (ع) فقال هذا اول من آمن بی و اول من ینصحنی یوم القیامة ، و هو الصدیق الاکبر ، و فاروق هذه الامة ، و یعسوب المؤمنین»^(۲).
[از ابوذر و سلمان روایت است که گفتند رسول الله (ص) دست علی بن ابی طالب (ع) را گرفت، و گفت این، نخستین کسی است که به من ایمان آورد و نخستین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه می کند و او صدیق اکبر و فاروق (جداکننده حق و باطل) در این امت، و بعسوب مؤمنان است (یعسوب: شاه زبور غسل)].

اما آنان سعی کرده اند این لقب را هم (مانند لقب امیرالمؤمنین و غیره) به دیگران نسبت دهند^(۳). خوب است به قول معروف «کلاهمان را قاضی کنیم» ببینیم چقدر قابل قبول است که به همین سادگی و به صرف این که آن یهودی گفت طرف من داوری پیامبر (ص) را قبول نکرده عمر او را بکشد و خدا هم تقدیرنامه برای قاتل بفرستد و پیامبر (ص) هم لقب فاروق به او بدهد^(۴)! یا بنابر روایت دیگر، وقتی خبر قتل به پیامبر (ص) می رسد و آن حضرت معترض گونه می فرماید: فکر نمی کنم جرأت قتل یک مؤمن داشته باشد، خدا آیه فلا وَ رَبِّكَ لَا یُؤْمِنُونَ را نازل فرموده، منافق را مهدورالدم بگویند^(۵).

۱- بحارالانوار، ج ۳۷، باب ۵۴، ح ۲ (ص ۲۹۰)، و غیره.

۲- همان، ۳۸، صص ۲۱۲/۲۱۳، ح ۱۵.

۳- بنابر یک روایت، سلمان به سلیم بن قیس گفت: «... از رسول الله (ص) شنیدیم که می فرمود علی (ع) دایر مدار حق است و همانا او صدیق و فاروق است، که حق و باطل را از هم جدا می کند. سلیم گفت پس چرا آن قوم ابوبکر را صدیق و عمر را فاروق می نامند؟ جواب داد بر خلاف واقع نام شخص دیگری را به آنها نسبت می دهند؛ همان طور که برخلاف واقع، خلافت رسول الله و امیری مؤمنان را به آنها نسبت می دهند؛ همان، ۳۷/۲۹۲/۲۹۳، ح ۶.

۴- توجه کنیم به جریان حضرت داوود (ع) و دو نفری که برای داوری نزد ایشان آمدند (سوره ص، ص ۳۸،

۵- الکشاف ۱ / ذیل ص ۵۲۵.

آیات ۲۰ تا ۲۴).

به هر حال، در مورد شأن نزول آیه، به نظر می‌رسد اینها هیچ‌کدام صحیح نیست، بلکه همان قولی که در مجمع‌البیان ذکر شده - که آن منافق می‌خواست داوری، به صورتی که بین آنان مرسوم بود، که با نیزه انداختن به طرف بت، ذی‌حق را مشخص می‌کردند^(۱)، عمل شود - صحیح می‌باشد، زیرا عبارت وَقَدْ أُيِّرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ می‌رساند طاغوت چیزی است که باید نسبت به آن کافر بود، و دستور به آن داده شده؛ این همان بت است که دستور کفر به آن و اجتناب از آن، هم در قرآن و هم در همه ادیان داده شده است: فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ. و نيز وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ^(۲). خلاصه آن‌که منظور از طاغوت در این آیه هم بت و بتهاست.

پنجم - مورد پنجم باز در سوره نساء ذکر شده است:

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (۷۶).

ترجمه: آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا کارزار می‌کنند، و آنان که کافرند در راه طاغوت می‌جنگند. پس با پیروان شیطان بجنگید، همانا نیرنگ شیطان سست است (۷۶).

منظور از طاغوت

بحث: صاحب مجمع‌البیان دنباله تفسیر فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ می‌گوید: این عبارت گفته کسانی که می‌گویند «طاغوت شیطان است» را تأیید می‌کند^(۳). ظاهراً منظورش این است که چون فَقَاتِلُوا... با فای تفریح ذکر شده، از آن معلوم می‌شود که طاغوت همان شیطان است. لیکن این، صحیح نیست، وگرنه مثلاً می‌گفت: الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الشَّيْطَانِ فَقَاتِلُوهُمْ. بلکه منظور این است که مشرکان - که در راه بتشان می‌جنگند - تابع شیطانند، پس با آنان بجنگید.

استدلال: بطوری که از روایت علی بن الحسین (ع) استفاده می‌شود این آیه و چند آیه

۱ - مجمع‌البیان، ۳/۶۶.

۲ - التفسیر المنیر، ۵/۱۳۳.

۳ - مجمع‌البیان، ۲/۷۶. و رک: التفسیر المنیر، ۵/۱۵۹ (که از ابواسحاق نقل می‌کند).

پیش از آن در موقعی نازل شد که پیامبر (ص) از یک طرف خدیجه و ابوطالب (دو پشوانه مهم خود) را از دست داده، از طرف دیگر تحت فشار مشرکان قرار گرفته، محزون و از آنان بیمناک بود. خداوند دستور خروج از مکه و تجهیز سپاه علیه مشرکان صادر فرمود^(۱). و مسلمانان را هم تحریض به جنگ با آنان نمود و سرانجام در آیه اخیر می فرماید «مشرکان در راه بتهایشان می جنگند، پس تابع شیطانند (مانند هر منحرف دیگر)، بنابراین با آنان بجنگید.

مؤلف تفسیر برهان نقل می کند که علی بن ابراهیم هم در تفسیر این آیه گفته است: «... والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت، هم مشرکوا قریش یقاتلون علی الاصنام» [و آنان که کافرند در راه طاغوت می جنگند، این کفار همان مشرکان قریشند که برای بتها (یا در راه بتها) نبرد می کنند]^(۲).

نتیجه آن که طاغوت در این آیه هم به معنی بت و بتهاست.

ششم - مورد ششم در سوره مائده (سوره پنجم) است:

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَ عِبَادَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ (۶۰).

ترجمه: بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر از این، از لحاظ جزا در نزد خدا؟ کسانی که خدا ایشان را لعن نموده، و بر آنان غضب کرده است و از ایشان بوزینگان و خوکان قرار داده، و طاغوت را پرستیده اند؛ اینان از لحاظ جا، بدتر، و از راه راست (از هر کسی) منحرفتر (یا دورتر)ند (۶۰).

توضیح: در آیه مقدم بر این آیه، خداوند به مؤمنان دستور می دهد که اهل کتاب را، که دین شما را به مسخره و بازیچه می گیرند، اولیاء نگیرید. بعداً می فرماید به اهل کتاب (: یهود، مخصوصاً) بگو شما که دین ما را مسخره می کنید و بد می دانید، به شما خبر دهم که خودتان بدترید؛ شما کسانی هستید که خداوند از شما بوزینگان و خوکان قرار داد و بعضی از شما طاغوت را عبادت کرد ...

اگر در احوال آنان دقت کنیم، می بینیم موقعی که حضرت موسی (ع) برای مناجات

به کوه طور رفت ، آنان گوساله پرست شدند . بنابراین ، عبدالطاغوت باید اشاره به همان جریان باشد . در مجمع البیان هم از جبّائی نقل می‌کند که گفته است طاغوت همان گوساله (عجل) است که یهود آن را پرستیدند . زیرا این سخنان کلاً مربوط به توصیف آنان می‌باشد^(۱) .
خلاصه آن که در این آیه هم طاغوت همان بت است .

هفتم - در سوره نحل (سوره شانزدهم) :

وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَاةُ فَسَبُّوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ (۳۶) .

ترجمه : و همانا در هر امتی رسولی برانگیختیم (تا به آن امت بگویند) که خدا را پرستید و از طاغوت دوری بجوید . پس برخی از آن امت کسانی بودند که خدا هدایتشان کرد و برخی از ایشان کسانی بودند که گمراهی بر آنان ثابت ماند . در زمین سیر کنید ، بنگرید فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است (۳۶) .

آخر توضیح چهارمین آیات مورد بحث ، اشاره‌ای به آیه فوق شد ، به این عنوان که خداوند دستور به کفر ورزیدن به طاغوت داده است (ص ۲۷) . زیرا منظور از اجتناب از طاغوت همین است که آن را عبادت نکنند ، بلکه نسبت به آن کافر باشند و فقط خدا را عبادت کنند .

در این آیه هم همان موضوع آیه فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ ذکر شده است ، که در جای خود اشاره شد که مفادش این است که ایمان مرگب از دو رکن می‌باشد : اعتقاد به الله و کفر به طاغوت (ص ۱۶) ، یعنی نفی بت و بت پرستی .

و از آیه استفاده می‌شود که همه پیامبران و همه امتها دستور چنین ایمانی داشته‌اند ، و این یک سنت الهی بوده است^(۲) .

در هر صورت طاغوت در این جا هم همان معنی بت و بتها دارد .

هشتم - در سوره زمر (سوره سی و نهم) :

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (۱۸) .

کسرهٔ عباد، در آخر آیهٔ ۱۷ علامت یاء متکلم است (= عبادی: بندگانم). ترجمه: و آنان که از طاغوت دوری جستند که آن را پرستند و به خدا روی آوردند مژده باد ایشان را! پس مژده بده بندگانم را (۱۷) آنان که سخن را گوش کرده، نیکوترینش را پیروی می‌کنند؛ اینانند که خدا هدایتشان کرده و اینان صاحب خردانند (خردمندانند) (۱۸). در این آیه هم عیناً مانند آیهٔ قبل، اجتناب از طاغوت ذکر شده، لذا همان مطالب مذکور، در این جا هم مطرح می‌شود. جز این که مطلبی که در آن جا استنباطاً گفته شد - که مراد از اجتناب از طاغوت این است که آن را نفی کرده، عبادتش نکنند -، در این آیه به آن تصریح شده، فرموده است: *ان یعبدوها*.

و به هر صورت، منظور از طاغوت باز هم بت و بتهاست. در پایان، قبل از نتیجه‌گیری تذکر این نکته لازم می‌نماید که انبیاء (علیهم‌السلام)، عموماً با بت پرستی و بت پرستان مواجه بوده‌اند، و مبارزهٔ با آن، نقش یک وظیفهٔ اصلی آنان را ایفا می‌کرده است، مخصوصاً در شبه جزیره، جایگاه بعثت پیامبر اسلام (ص). ورود واژه‌های صنم، وثن، نصب، لات، منات، عزی، وُد، سواع، یغوث، یعوق، نسر، وغیره، نقل مبارزات انبیا (ع) با بت پرستان و داستانهای آنان همه نشانگر این مدعاست. همین امروز، که عصر تمدن نام گرفته است و قرن‌ها از ظهور مخصوصاً دین مسیحی اسلام و قرآن کریم و روشنگریها و مبارزات آن با خرافه بت پرستی می‌گذرد، مع ذلک جمعیت پیروان بت و بتها (بوداییها و هندوها) حتی از هر یک از ادیان آسمانی بیشتر است. منظور این که توجه به این موضوع، خود راهنمایی است برای توجه به معنای طاغوت؛ لذا به عنوان خلاصه و نتیجهٔ بحث می‌گوییم طاغوت در قرآن، یعنی در همهٔ موارد هشتگانه، به معنی بت و بتهاست. و گفتیم اگر آن را بت پرستی هم معنا کنیم چندان تفاوت نمی‌کند. یعنی واژهٔ طاغوت هم یکی از واژه‌هایی است که به معنای بت می‌باشند.

البته مانعی ندارد که در مواردی بر شخص یا شیئی که زیاد مورد علاقهٔ کسی باشد مجازاً این واژه‌ها به کار برده شوند، نظیر کاربرد بت در این موارد که در زبان فارسی هم رایج است، مانند کاربرد بت در مورد معشوق یا کاربرد آن در مورد ابرقدرتها نسبت به دولتهایی که چون بت آنها را مطاع و مراد خود می‌دانند. این بود آنچه ما استنباط کردیم، و الله اعلم.

مشخصات منابع ، به ترتیب حروف اول نام کتاب

- ۱- قرآن کریم .
- ۲- کلینی : اصول کافی ، چاپ سنگی ، خوانساری ، ایران ، ۱۳۰۵ .
- ۳- شفیعی ، اضواءالبیان ، ج ۱ ، بیروت ، عالم الکتب ، بی تا .
- ۴- علامه مجلسی : بحارالانوار ، ۱۱۱ جلد ، طبع سوم ، بیروت ، ۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۲ م .
- ۵- ابو حیان اندلسی : البحرالمحیط فی التفسیر ، بیروت ، دارالفکر ، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م .
- ۶- زاولی یا زوالی : البحرالمواج ... ، خطی ، کتابخانه دانشکده الهیات مشهد ، شماره ۱۵۰۰ (۱۴۹۸) .
- ۷- سید هاشم بحرانی : البرهان فی تفسیرالقرآن ، ج ۱ ، قطع رحلی ، تهران ، ۱۳۷۵ ق .
- ۸- ابو جعفر طوسی : التبیان فی تفسیرالقرآن ، بیروت ، داراحیاء التراث العربی ، بی تا .
- ۹- محمد طاهر بن عاشور : التحریر و التنویر (تفسیر) ، تونس ، ۱۹۶۹ م .
- ۱۰- فخر رازی : التفسیرالکبیر ، ج ۴ ، طبع سوم ، بیروت ، دارالاحیاء ، بی تا .
- ۱۱- طبری : جامع البیان (تفسیر) ، بیروت ، دارالمعرفه ، ۱۳۹۲ هـ - ۱۹۷۲ م .
- ۱۲- آیه الله العظمی بروجردی : جامع الفروع ، چاپ نهم ، تهران ، چاپخانه اسلامیته ، ۱۳۷۴ ق .
- ۱۳- محمود صافی : الجدول فی اعرابالقرآن ، بیروت ، دارالرشید ، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م .
- ۱۴- آلوسی : روح المعانی (تفسیر) ، مصر ، اداره الطباعة المنیریة ، ۱۳۴۵ ق .
- ۱۵- ابوالفتوح رازی : روض الجنان و روح الجنان (تفسیر) ، با تصحیح یاحقی و ناصح ، مشهد ، بنیاد پژوهشهای اسلامی ، ج ۳ ، ۱۳۷۰ ش .
- ۱۶- ابن جوزی : زادالمسیر (تفسیر) ، بیروت ، المکتب الاسلامی ، ۱۳۸۴ هـ - ۱۹۶۴ م .
- ۱۷- رضی الدین استرآبادی : شرح رضی در صرف (شرح الشافی) ، چاپ سنگی ، بی تا .
- ۱۸- نظام الدین نیشابوری : شرح نظام (شرح الشافی) ، چاپ سنگی ، ۱۳۰۹ ق .
- ۱۹- آیه الله العظمی اصفهانی : صراط النجاة ، تهران ، کتابفروشی آخوندی ، ۱۳۶۰ ق .
- ۲۰- آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی : عروة الوثقی ، چاپ سنگی ، محشی به حاشیه فیروزآبادی ، بی تا .
- ۲۱- مشائی ، محمدرضا : طاغوت ، مقاله ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ، ۱۳۶۴ .
- ۲۲- خلیلی ، محمدعلی : فرهنگ عربی به فارسی ، تهران ، کتابفروشی علمی ، ۱۳۳۰ ش .
- ۲۳- سید قطب : فی ظلال القرآن ، بیروت ، دارالشرف ، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م .
- ۲۴- خزمشاهی ، بهاء الدین : قرآن پژوهشی ، تهران ، مرکز نشر فرهنگی مشرق ، ۱۳۷۲ .
- ۲۵- مغنیه ، محمد جواد ، الکاشف (تفسیر) ، بیروت ، دارالعلم ، طبع سوم ، ۱۹۸۱ م .
- ۲۶- فلسفی ، محمدتقی ، گفتار فلسفی ، آیه الکرسی ، پیام آسمانی توحید ، تهران ، ۱۳۵۱ ش .
- ۲۷- ابن منظور : لسان العرب (لغت) ، بیروت ، دارالاحیاء ، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م .

- ۲۸- لغتنامه فارسی دانشگاه تهران ، دانشکده ادبیات ، مؤسسه لغتنامه دهخدا .
- ۲۹- طبرسی : مجمع‌البیان (تفسیر) ، ده جلد ، تهران ، کتابفروشی اسلامیّه ، ۱۴۷۳ ق به بعد .
- ۳۰- آیه‌الله‌العظمی بروجردی : مجمع‌الرسائل (حاشیه) ، تهران ، کتابفروشی علمی ، ۱۳۶۶ .
- ۳۱- ابی جعفر برقی : محاسن ، طهران ، دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۷۰ = ۱۳۳۰ .
- ۳۲- بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان‌قدس : مشکوة ، مجله ، پاییز ۷۳ ، مسلسل ۴۴ .
- ۳۳- مراغی ، احمد مصطفی : المراغی (تفسیر) بیروت ، دارالحیاء ، ۱۳۶۵ هـ .
- ۳۴- ابن هشام : مغنی‌اللیب ، تحقیق محمد عبدالحمید ، قاهره ، مطبعة‌المدنی ، بی تا .
- ۳۵- ایزوتسو ، ترجمه بدره‌ای : مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن ، تهران ، انتشارات قلم ، ۱۳۶۰ .
- ۳۶- شیخ محمد عبده ، و رشید رضا : المنار (تفسیر) ، بیروت ، دارالمعرفه ، طبع سوم ، افسست ، بی تا .
- ۳۷- علامه طباطبایی : المیزان (تفسیر) ، تهران ، دارالکتب الاسلامیه ، تاریخهای مختلف .